

فلسفه آموزش و پرورش از دیدگاه جان هنری نیومن

فاطمه زیباکلام

دانشکده روان‌شناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تهران

چکیده

در هر نظام آموزشی موفق مهم‌ترین مسئله انتخاب ارزش‌ها، اهداف و فلسفه ایی منسجم است. علت اهمیت این مسایل این است که هر نظام آموزشی به نوعی در صدد تربیت انسان آرمانی است و بدون نظام ارزشی و داشتن اهداف تربیت چنین انسانی ممکن نیست. انسان آرمانی محصول فلسفه تربیتی کمونیستی در جهت هدف کلی این فلسفه که جامعه بی طبقه است تربیت می‌شود و نیز ارزش‌ها و ضد ارزش‌هایش بر اساس همین مکتب و از طریق آموزش و پرورش در وی نهادینه می‌شود. لذا عدم شناخت فلسفه تربیتی حاکم، به منزله نداشتن تصویر از انسانی است که مدعی پرورش او هستیم. عدم شناخت یا اساساً ندانستن اهمیت مکتب فلسفی که باید از آن پیروی شود، باعث از هم پاشیدگی و پریشانی کل نظام آموزشی از ابتدایی تا دانشگاهی می‌شود. لذا شناخت فیلسوفان آموزش و پرورش باید یکی از اصلی‌ترین کارهای متخصصان هر نظامی باشد. هدف این مقاله معرفی جان هنری نیومن بزرگترین فیلسوف مدافع لیبرالیسم آموزشی می‌باشد. دلیل انتخاب نیومن و مکتب مورد دفاع وی این است که انسان آرمانی وی انسانی است که از راه تعلیم و تربیت به هوشمندی و بصیرت، روشن‌فکری و شکوفایی عقلی به‌نحوی دست می‌یابد که برای همیشه در وی ماندگار است و در حقیقت ملکه روح وی می‌شود. بررسی و نقد افکار این اندیشمند می‌تواند در راستای انتخاب ارزش‌ها بسیار آموزنده و ارزنده باشد.

واژگان کلیدی: فلسفه آموزش و پرورش، لیبرالیسم آموزشی، جان هنری نیومن.

سابقه فرهنگی نیومن

نیومن در سال ۱۸۰۱ متولد و به سال ۱۸۹۹ وفات یافت. بدین ترتیب می‌توان او را از متفکران عصر ویکتوریا دانست؛ عصری که جهان مجذوب پیشرفت‌های علمی و صنعتی شده بود. قبل از بررسی و نقد افکار این فیلسوف باید یادآور شد که نیومن هم به عنوان شاعری طراز اول و هم به عنوان نظریه پرداز دینی از شهرت فراوانی برخوردار است، ولی در اینجا هدف صرفاً بررسی فلسفه آموزش و پرورش است. لذا توجه اصلی به کتاب معروف وی به نام مفهوم دانشگاه^۲ (۱۸۷۳) معطوف است که ثمره اندیشه‌های وی در باب فلسفه تعلیم و تربیت است. او هدف از تحصیل، به ویژه تحصیلات دانشگاهی، را کسب نگرش فراگیر در باره حقیقت می‌دانست (حقیقت طلبی) که تجلی این حقیقت را در شعب مختلف علوم می‌توان یافت. در واقع از نظر وی وظیفه آموزش و پرورش یاد دادن نگاه خاصی به علم و دانش بود که بیشتر بر تأثیر علوم بر یکدیگر تأکید داشت. برای کسب چنین نگرشی نسبت به دانش نیاز به تربیت عقلی، روحی و ذهنی روشن است. او این عقل و ذهن روشن را عقل فراگیر^۳ یا کل نگر می‌خواند (مفرد،^۴ ۱۹۹۳، ص ۱۳۶). زیرا چنین فردی همزمان با کسب علم تخصصی، تأثیر علم خود را بر جهان و سایر شعب علم درک می‌کرد و لذا دید او محدود و تنگ نظرانه نبوده و دارای وسعت با بینش وسیع می‌شد. انسان مورد تأیید وی انسانی با وسعت بینش و سعه صدر بود.

هدف اصلی نیومن این بود که تفکر حاکم بر دین در باره تاریخ و علم را با استفاده از خود دین، تغییر دهد. به عبارت دیگر، هم تاریخ و علم را از سلطه مقامات کلیسایی برهاند و هم دین را در جنگ با علم نوین از خطر انهدام نجات بخشد (همان، ص ۱۳۸). در ضمن تفکر انسان محوری (اومانیزم) حاکم بر اگسford و مطالعات عمیق نیومن راجع به صدر مسیحیت و افکار حضرت عیسی (ع) وی را به تساهل دینی و مبارزه با تحجر مقامات کلیسا کشانده بود. لذا او به دنبال تعلیم و تربیتی بود که هم برای دین و هم برای دنیا با ارزش باشد و دستیابی به چنین تعلیم و تربیتی را موجد اعتلای فرهنگی

1. Newman

2-The Idea of a University

3-imperial intellect

4. Mofrad

می دانست. در تربیت عقلی مورد دفاع نیومن، با نشان دادن مسیر صحیح زندگی به مردم سلامت عقلی و روحی کل جامعه تضمین می شود. او مدافع سرسخت آزادی علمی بود؛ زیرا حقیقت، طلبی و تربیت عقلی مورد ترصیه وی در راه علم بدون آزادی علمی ممکن نبود.

باید اشاره کرد نیومن کسب دانش را فقط در راه رسیدن به رفاه مادی و یا سودآوری^۱ جایز نمی دانست؛ چون معتقد بود تعلیم و تربیتی که صرفاً در جهت سودآوری مادی باشد می تواند به ابزاری خطرناک مبدل شود (جدیک^۲، ۱۹۸۲، ص ۲۰) و در واقع تیغ تیزی در کف زندگی مست شود. لذا علم بدون تعهد اخلاقی از نظر او مردود بود و همان طور که گفته شد وظیفه اصلی دانشمندان این بود که از ارتباط و تأثیر دانش خود بر سایر شعب دانش و کل زندگی آگاه باشد. پیش بینی های نیومن کاملاً درست بود؛ زیرا قرن بعد با تسلط مکتب سودآوری بدون تعهد اخلاقی بر علم، جهان شاهد کشتارهای وحشتناک جنگ های جهانی شد که در آن دانشمندان بدون توجه به عواقب کار علمی شان علم خود را در اختیار صاحبان قدرت قرار دادند. بمب هایی که در ناکازاکی و هیروشیما باعث کشتار میلیون ها انسان بیگناه شد و تأثیرات بیولوژیکی آن که تاکنون نیز ادامه دارد، مبین حقانیت نیومن در طرح این نکته است که عالم باید از تأثیر علمش بر سایر شعب علم و کل زندگی آگاه باشد. ای بسا دانشمندانی که فرمول این سلاح ها را می دادند اگر متوجه تأثیر بیولوژیکی آن بر انسان نسل های آینده و محیط زیست بودند، جهت علم خود را تغییر می دادند و با نژاد بشر چنین بازی خطرناکی را آغاز نمی کردند. به طور کلی، نیومن تا حد زیادی در باب آموزش و پرورش متأثر از افلاطون و ارسطو بود. در دیدگاه هر سه فیلسوف این مشابهت وجود دارد که:

کسب حقیقت و بصیرت به خیر کلی و نیز پرورش نیروی عقل در جهت دیدن پیوند میان حقایق گوناگون جهان (وحدت در کثرت) بدون اغراض مادی و شهرت طلبی، هدف اصلی آموزش است (مفرد، ۱۹۹۳، ص ۱۳۹).

1-utilitarianism

از دیدگاه مکتب سودآوری کسب دانش برای سلطه بر طبیعت در جهت بهبود زندگی مادی است

2. Chadwick

نیومن را می‌توان متفکری انقلابی قلمداد کرد که بر ارزش‌های عصر خود شورید. زیرا روح حاکم بر جهان علم در آن زمان تحت تأثیر متفکران تجربی مسلک مانند فرانسیس بیکن، لاک و میل بود (همان، ص ۱۴۰) او علیه نگرش آنان به انسان و جهان برخاست، زیرا انسان را در سه رابطه می‌دید:

- ۱- نیومن در ارتباط با تربیت عقلی دانشگاه را مناسب‌ترین مکان می‌دانست.
 - ۲- در ارتباط با خداپرستی و تحکیم پایه‌های ایمان در انسان، او رجوع به وجدان فردی و درون‌نگری را توصیه می‌کند.
 - ۳- وی در باب مسایل اخلاقی پیروی از فرامین دین را بهترین راهنما قلمداد می‌کند. (همانجا)
- بازگردیم به مقوله آموزش و پرورش، تا دریابیم از دیدگاه نیومن مبانی و اصول و فلسفه آموزش و پرورش کدامند:

دانش و آموزش و پرورش

نیومن در مورد دانش کلی نگر است. در دیدگاه کلی نگر دانش مانند درختی است و زمینه‌های مختلف دانش شاخه‌های این درخت هستند. بنابر این تمام دانش‌هایی که بشر بدان دست یافته است کلی واحد را تشکیل می‌دهند. این کل به واقعیت‌های گوناگون و جزئی (همچون شاخه‌های مختلف یک درخت) تقسیم می‌شود و چون جزئی از یک کل واحد هستند در اشکال و رابطه‌های زیادی دیده می‌شوند. دانش عبارتست از درک این واقعیت‌های (شعب) مختلف و تأثیر شان بر یکدیگر. انسان با نگاهی متأثر و آغشته به واقعیات علمی مختلف به پیرامون خود می‌نگرد و به واسطه انتزاع ذهنی انواع دانش را جدا از هم می‌پندارد. چون دانش راجع به واقعیت یک هستی و جهان است، نمی‌تواند واحد نباشد و انسان برای سهولت در مطالعه دانش را تقسیم بر شعب مختلف کرده است.

نیومن در اعتقاد خود راجع به دانش تحت تأثیر کولریج^۲ بود. کولریج شاعر و فیلسوفی بود که عقاید بسیار جالبی درباره دانش و تأثیر آن بر جامعه داشت. وی معتقد

بود که علم بیشتر درک رابطه میان امور است تا خود آن امور (کالر^۱، ۱۹۹۵، ص ۱۸۷) به عنوان مثال، اگر انسان را از نظر فیزیولوژیکی شناخته‌ایم نمی‌توانیم ادعا کنیم او را کاملاً می‌شناسیم؛ زیرا فقط از یک لحاظ (فیزیکی) او را شناخته‌ایم و لذا باید او را از جهات دیگری نیز بشناسیم. پس علوم مختلف انسان را به عنوان موضوعی واحد در نظر می‌گیرند و بر اساس درک ما از این علوم، دانشی از انسان حاصل می‌شود. هر یک از علوم از جهتی در باره انسان پژوهش کرده‌اند، لذا همان‌طور که گفته شد دانش کل واحدی را تشکیل می‌دهد و موضوع آن جهان است. تقسیم دانش به حوزه‌های مختلف انتزاع ذهنی^۲ انسان است.

ریشه عقاید نیومن و کولریج و سایر فیلسوفان لیبرال در مورد دانش و آموزش و پرورش را می‌توان در اندیشه‌های افلاطون و ارسطو جستجو کرد. دانش به منظور آزاد کردن^۳ انسان از تعلقات سطحی و دنیوی است. ذهن به هدف کسب دانش خلق شده است و تنها در هنگام جستجوی حقیقت و یا کسب دانش آرامش می‌پذیرد. لذا کسب دانش فی نفسه ارزشمند است نه به خاطر سود مادی حاصل از آن. پل هرست^۴ (۱۹۶۵، ص ۱۱۱). یکی از فیلسوفان معاصر لیبرال می‌گوید:

منشا اصلی ارزشمندی آموزش و پرورش، کسب اشکال (شعب) گوناگون دانش است. آموزش باید مبتنی بر اهمیت دانش باشد نه بر اساس نیازهای موجود جامعه یا هوس‌های سیاستمداران

منظور هرست این است که محور آموزش و پرورش باید کسب دانش باشد نه ابزاری برای برتری جویی سیاستمداران در صحنه‌های سیاست. به عنوان مثال، اگر حزبی برحزب دیگر پیروز شود مدرسه و دانشگاه باید همچنان مکان تعلیم دانش با روحیه مستقل حقیقت‌طلبی و صرف‌نظر از منافع حزبی باشد.

آموزش و پرورشی که نیومن از آن دفاع می‌کرد بر کسب دانشی استوار است که فی نفسه ارزشمند است و باعث اعتلا و شکوفایی عقل انسان می‌شود. در حقیقت عقل و ذهن انسان برای رسیدن به غایتی که برای آن خلق شده باید به کسب چنین دانشی

1. Culler

2-mental abstraction

3-liberate

4- Hirst,P

بپردازد، یعنی اصالت با پرورش عقل است. مسلماً وقتی افراد به چنین دانشی دست یافتند کل جامعه نیز از آن برخوردار می‌شود. از نظر نیومن ساختار ذهنی ما به گونه‌ای است که قادر به درک نظم عقلانی حاکم بر جهان است. وقتی هدف درک حقیقت جهان هستی باشد، تأکید اصلی آموزش و پرورش بر ذهنی آزاد خواهد بود تا بتواند حقیقت را تا بی نهایت جستجو کند. روشن است چنین هدفی کاملاً با آموزش برای شغل یابی و منزلت اجتماعی تفاوت دارد.

به عبارت دیگر، نیومن معتقد است میان دانش و ذهن انسان نوعی هماهنگی وجود دارد و کسب دانش الزاماً به رشد ذهنی منتج می‌شود. این رشد ذهنی راه رسیدن به یک زندگی سعادت‌مندانه است. با چنین آموزشی نوعی عادت ذهنی به بار می‌آید که تمام عمر ماندگار است و در میان اصلی ترین ثمرات آن آزادی، دانایی و لذت معنوی قرار دارند. کسب دانش به هر منظوری، غیر از اعتلای معنوی، ابزاری است و قداست آن سلب می‌شود. در واقع ما با به دست آوردن این نوع دانش طبع خود را اقناع می‌کنیم.

هر چند چنین آموزش و پرورش فردگرایانه به نظر می‌رسد ولی جامعه نیز مورد غفلت نیومن قرار نگرفته است. او بر سلامت روحی جامعه، نه صرف رفاه مادی، تأکید زیادی دارد. البته او رفاه مادی و تربیت شغلی را نفی نمی‌کند بلکه اعتلای آن‌ها را وظیفه دانشگاه نمی‌داند. او در مورد فواید روحی و عقلی آموزش لیبرالی می‌گوید:

هدف آموزش و پرورش بالا بردن سطح فرهیختگی و هوشمندی جامعه است. هم چنین در راه بنیان نهادن اصول صحیح باید اذهان مردم پرورش و ذوق ملت بیدار شود تا باعث عشق به فرهنگ در مردم شود. (نیومن، ۱۸۷۳، ص ۱۲۳)

بنابراین هدف نیومن غنای زندگی فردی و جمعی است. او می‌گوید:

اگر مامفید را به معنی خیر یا رسیدن به خیر تعبیر کنیم آموزش و پرورش لیبرالی حقیقتاً سودمند است، هر چند منجر به کسب مشاغل پر درآمد و منزلت اجتماعی نشود (همان ص ۱۴۶).

در این جا چه بسا این پرسش پیش آید که اگر کسب دانش باعث اعتلای عقلی و رسیدن به خیر کلی می‌شود، چرا بعضی از دانشمندان از علم خود در جهت انهدام بشریت استفاده می‌کنند و یا نسبت به قرار دادن نتایج تحقیق خود در اختیار نهادن

سودجویی بی تفاوتند. فیلسوف معاصر آر.اس. پیترز^۱ تفکیک جالبی بین دانش اندوز^۲ و فرهیخته^۳ می‌کند. او می‌گوید فرد دانش‌اندوز شاید دانش وسیعی داشته باشد ولی نتوان وی را فرهیخته خواند. فرهیخته کسی است که دانش را به نحوی کسب کرده که متحول^۴ شده است. او ادراک کافی از تأثیر دانش خود روی مسایل انسانی و اخلاقی و سایر شعب علوم را دارد. رابین بارو^۵ نظر پیترز در مورد تحول را بدین صورت جمع بندی کرده است: تحولی که باید از طریق آموزش و پرورش حاصل شود، باید مطمئناً^۶ متضمن بیش از یک تغییر ساده کمی در تعداد حقایق آموخته فرد باشد. به عنوان مثال این که من حقایق زیادی از آن دست را که نویسنده کتاب آن ورونیکا^۷ اچ.جی. ویلز^۸ می‌گوید بدانم، در معیار سنجش فرهیختگی من هیچ وزنی ندارد. به عبارت دیگر، تغییر حاصل شده باید با تغییر رفتار من در قبال هموعانم، با تغییر توانایی من در درک جهان یا ابعاد خاصی از آن و با تغییر توانایی من در انجام امور جهان سروکار داشته باشد. (نقل از: زیباکلام، ۱۳۷۴، ص ۲۳).

پس تغییر و تحولی که پیترز محصول آموزش و پرورش می‌داند سه حوزه را در بر می‌گیرد و اگر چیزی کمتر از این بود صرفاً اطلاعاتی حفظ شده است. این سه حوزه عبارتند از: ۱- تحول رفتاری و درک بهتر هموعانم؛ ۲- تحول به نحوی که درک ما را از جهان وسعت و عمق بخشد؛ ۳- توانایی ما را در انجام مربوط به امور جهان وسعت دهد. لذا از نظر پیترز دانشی که فقط در خزانه اطلاعاتی می‌ماند و موجب تغییر و تحول نمی‌شود از راه رسانه‌ها نیز می‌توان به فرد داد. ما در آموزش و پرورش راستین به دنبال تحول باید باشیم، یعنی ایجاد انسان فرهیخته و یا به قول نیومن انسانی شریف^۸. نیومن ذهن فردی را که صرفاً اطلاعاتی را گردآوری کرده آرام و روشن نمی‌داند. در حقیقت ذهن چنین افرادی (دانشمندانی) نمی‌تواند محصول دانشگاه آرمانی نیومن باشد. دانشگاه مورد تأیید نیومن از دانشجوی یک انسان شریف با عقلی تربیت یافته،

1-R.S.Peters

2-knowledgeable

3-educated

4-transformed

5- Barrow, R

6-Ann Veronica

7. H.J. weills

8-gentleman

ذوقی لطیف و ذهنی آرام می‌سازد. او در مورد دانشگاه آرمانی خود می‌گوید: چنین دانشگاهی جامعه ایست که برای دوستی و مبادله افکار بیشترین فرصت را فراهم می‌کند، نه فقط بین استاد و دانشجو بلکه میان خود دانشجویان. این دانشگاه مانند مادری است که فرزندان خود را یکایک می‌شناسد، مانند کارخانه ضرب سکه نیست. این دانشگاه، دانشی را به دانشجو ارائه می‌کند که دانشجو به خاطر خود دانش به آن ارزش می‌نهد (نیومن، ۱۳۷۴، ص ۲۳).

در پایان باید اشاره کرد از ویژگی‌هایی که نیومن برای دانش می‌شمارد می‌توان نتیجه گرفت که او معتقد است در یادگیری حقیقی نباید توده اطلاعات ناپیوسته، پراکنده و بی‌معنی را در ذهن انباشت. چنین آموزشی ذهن را خسته می‌کند و فردی که ذهنش با محفوظات پر شده است نمی‌تواند فراسوی دانش خود حرکت کند. او می‌گوید: ذهن به هنگام کسب دانش نیمی از راه را خودش باید بپیماید. لذا تعالی از طریق تلاش فردی و تحمل مشقت در راه علم حاصل می‌شود (همان).

در واقع نیومن می‌گوید ما با انباشته کردن ذهن جای حرکت و تعامل میان دانش‌ها را از بین می‌بریم. زیرا به قول وایت هد^۱:

ما هرگز نباید فراموش کنیم که آموزش و پرورش جریان قراردادن اشیا در چمدان نیست. چنین تشبیهی کاربرد بی‌فایده دارد... نزدیک‌ترین تشبیه جذب غذا به وسیله یک ارگانسیم یا موجود زنده است.... وقتی شما چکمه‌هایتان را در چمدان قرار می‌دهید می‌توانید به همان صورت قبلی آن‌را بردارید. اما در مورد غذا این‌گونه نیست، چنانچه شما به کسی غذای فاسد بدهید، مطمئناً آسیب جدی وارد خواهد شد (جیل^۲، ۱۹۹۳، ص ۱۶).

ارائه اطلاعات نامنسجم و پراکنده به صورت محفوظات مانند دادن غذای فاسد است و این درسی است که از نیومن، پیترز و وایت هد می‌توان آموخت.

علم و دین

درک کامل آموزه دانش نیومن بدون فهم جایگاه الهیات در نظام فکر وی تقریباً غیر

ممکن است. از نظر وی دانشگاه مکانی برای تدریس دانش کلی^۱ است و الهیات شاخه ایی از این دانش کلی است. کوتاه ترین راه برای رسیدن به هسته اصلی اندیشه وی توصیف خود اوست:

منظور من از الهیات، خداشناسی یا حقایق نظام یافته ایی است که ما راجع به خدا داریم؛ آن گونه که ما دانشی در مورد ستارگان داریم و آنرا ستاره شناسی می خوانیم (نیومن، ۱۸۷۳، ص ۱۷۰).

نیومن معتقد است که دلالت حذف الهیات این است که یا الهیات دانشی واقعی نیست و یا با حذف آن ما خود را از شاخه ایی از درخت دانش محروم می کنیم. در نتیجه چنین حذفی، علوم دیگر به ناحق جانشین آن می شوند و دامنه نفوذ خود را به مسایلی می کشانند که برای اظهار نظر در باره آن هیچ حقی ندارند (همانجا). منظور نیومن این است که باید توجه داشت دانشمندان علوم طبیعی مانند فیزیک شیمی و زیست شناسی نباید درباره موضوعات ماورالطبیعه (متافیزیکی) نظر بدهند. مثلاً "یک فیزیک دان در سیطره عالم مادی می تواند اظهار نظر کند و نباید خود را مجاز بداند که دلالت های علم فیزیک را در متافیزیک تسری دهد. یعنی در نتیجه پژوهش های فیزیکی خود بگوید روح نیست. او با پژوهش های فیزیکی خود صرفاً می تواند راجع به عالم فیزیک نظر دهد نه مسایل مابعدالطبیعه. و ما با حذف الهیات از درخت دانش راه را برای سایر علوم باز می گذاریم تا اظهار نظر کند.

منظور نیومن از بحث فوق این نیست که دانشگاه باید وابسته به کلیسا باشد، زیرا همان طور که دیدیم، دانشگاه مورد توصیه وی بر پرورش عقل تأکید دارد نه بر کسب ایمان از طریق علم. چون او معتقد بود برای کسب نور ایمان شخص باید به درون یا وجدان خود رجوع کند. نگرش کلی گرایی که نیومن به دانش دارد باعث می شود که الهیات نه تنها در میان شاخه های دیگر علم باشد بلکه کامل کننده آن ها باشد. او معتقد است علم طبیعی نمی تواند با آنچه ماوراء طبیعت است ارتباط بر قرار کند یا در آن نفوذ کند، هر چند که شعب مختلف دانش بر یکدیگر تأثیر دارند. در واقع حوزه ماوراءالطبیعه جایی است که علل طبیعی را در آن راهی نیست.

در حقیقت هر چند که در زمان نیومن کلیسا در کار دانشمندان علوم طبیعی مداخله می‌کرد ولی الهیات مورد قبول نیومن به مرزهای خود واقف است. او کلیسا را به قبول چنین دیدگاهی از الهیات تشویق می‌کرد که در زمان او کاری بسیار متهورانه بود. به دیگر سخن، دانشمند تا جایی که از یافته‌های خود برای تبیین‌های ماوراء طبیعی استفاده نکند آزاد است.

دل‌نگرانی نیومن از پریشانی مرز علم و دین را در اندیشمندان بسیاری از جمله توماس هاکسلی^۱ می‌توان یافت. او نیز از دانشمندانی که پا را از حد خود فراتر می‌گذارند. و انتقاد می‌کند و تعارض بین علم و دین را امری ساختگی می‌داند که در نتیجه کوتاه بینی افرادی در هر دو حوزه بیار آمده است. به گفته او: دانشمندانی که فراموش می‌کنند حوزه کارشان علوم طبیعی است و پارا به سرزمینی می‌گذارند که درک آن با علم طبیعی قابل شک است (همان، ص ۱۷۵).

هاکسلی معتقد است که متفکران دینی و انبیا در اصلاح اخلاقی بشریت نقشی بس عظیم را ایفا کرده‌اند. هیچکس نمی‌تواند نظر یک نبی را اصلاح کند که می‌گوید: "خدا از توجه می‌خواهد غیر از این که در اعمال عدالت را رعایت کنی، بخشش را دوست داشته باشی و در برابر خدا متواضع باشی. علم هر قدر در شناخت جهان طبیعت پیشرفت کند نمی‌تواند این دستورات را نقض کند، یا حتی دستوراتی بهتر از این برای یک زندگی اخلاقی و صحیح به ما بدهد" (گولد^۲، ۱۹۹۳، ص ص ۴۰۵-۴۰۶). هاکسلی سپس نتیجه می‌گیرد که دشمنی بین علم و دین ساختگی است و به خاطر نوعی نگرش سطحی به دین است که باعث صدمه به خود دین نیز شده است. علم حقیقی می‌تواند بدون توجه به عقاید سخیف منشا خیر واقع شود. چنین علمی باید بتواند آزادانه شکوفا شود.

نیومن از علمی انتقاد می‌کند که پشتوانه اخلاقی ندارد و لذا نه تنها به خطه متافیزیک و الهیات تعرض می‌کند، بلکه در جهت رفاه مادی جامعه نیز نمی‌تواند منشا اثر باشد زیرا صرفاً به سودآوری و تسلط بر بازار مصرف نظر دارد. مکتب سودآوری متأثر از

افکار فیلسوفی بنام فرانسیس بیکن^۱ است. بیکن به دیدگاه ارسطو و پیروان وی واکنش نشان داد. "روش علمی ارسطو و پیروان وی در جستجوی توضیح کیفیات و پدیده های طبیعی بود. آن ها سعی داشتند نشان دهند که چگونه امور بنا به مقتضای ذات و طبیعت خود هدفی را دنبال می کنند. به عنوان مثال علت شعله کشیدن آتش این بود که به جایگاه طبیعی خود که مدار ماه پنداشته می شد بازگردد، پس ذات آتش زیانه کشیدن (بالا رفتن) بود و به این ترتیب به مقتضای طبیعت خود عمل می کرد (زیباکلام، ۱۳۷۸، صص ۹۱-۹۲). بیکن با اطمینان اظهار کرد که هنگامی که علم از قید و بند روش ها و دیدگاه های سنتی رهایی یابد، پیشرفتی عظیم خواهد داشت. این پیشرفت به حکومت انسان بر طبیعت منجر خواهد شد. او بر این باور بود که که از علم باید برای بهبود زندگی بشر به طور سازمان یافته استفاده کرد (همانجا). بنابراین بر خلاف نیومن و سایر لیبرال های آموزشی، شکوفایی عقلی در نظام تعلیم و تربیت وی جایگاه مهمی نداشت. فرانسیس بیکن معتقد بود که ذهن را باید از بت ها یا عقاید گذشتگان پاک کرد و با ذهنی خالی به سوی شناخت طبیعت جهت سودآوری و استفاده بهینه گام برداشت. جان لاک نیز گام محکم تری در زمینه حس گرایی برداشت. او معتقد بود که انسان در بدو تولد ذهنش مانند تابلویی سفید است و به تدریج با قلم حس بر آن می نگارد و از مجموعه تجربیات گردآوری شده استفاده می کند. بنابراین او مانند لیبرال ها فکر نمی کرد که ذهن انسان به هدفی خلق شده است و برای رسیدن به غایت خود باید به جستجوی دانش و حقیقت برود.

نیومن به نوعی به واقع گرایی در مورد ذهن انسان قایل بود، و در این باره دیدگاه لاک را در مورد ذهن محکوم می کرد و می گفت "دیدگاه لاک "نظری^۲" و غیر واقعی^۳" است... زیرا او نظر آرمانی خود را در باره ذهن انسان واقعی فرض می کرد، به جای این که در ماهیت ذهن آن طور که وجود دارد و در جهان یافت می شود، تحقیق کند. نیومن فلسفه دین را با دفاع از اعتقاد به خدا و یا مسیحیت شروع نمی کرد، بلکه بیشتر با

بررسی فرایند ذهنی شروع می‌کرد که براساس آن شخص ملحد و یا موحد می‌شد (کر^۱، ۱۹۹۰، ص ۳۶). آنچه باعث می‌شود ما به وجود خدا معتقد باشیم یا نباشیم بحث فلسفی نیست بلکه فرضیات^۲ و انتظارات^۳ نهایی فرد است. این انتظارات و فرضیات مربوط به وضع ذهنی فرد می‌شود. بدون پیش فرض^۴ "اصل اول"^۴ تفکر محال است. اگر ما به هیچ اصلی اعتقاد نداشته باشیم باید دلایل خود را به اثبات رسانیم و اجزا بحث را تحلیل کنیم و بیشتر و بیشتر در شک‌گرایی غرق می‌شویم. ایان کر می‌گوید: اگر چیزی را فرض نکنیم نمی‌توانیم برایش استدلال کنیم. این بحث نیومن با روح علمی قرن نوزدهم مبنی بر این که به حقیقت در علوم طبیعی می‌توان دست یافت (بدون هیچ پیش فرضی) منطبق نبود، ولی به دیدگاه فلسفی اواخر قرن بیستم نزدیک‌تر است؛ با دیدگاهی مبنی بر این که علم بر پایه فرضیات^۵ رشد می‌کند و به نظر می‌رسد فرضیاتی که بیشتر آزمون شده‌اند تا این که اثبات شده باشند، برای پژوهش بهترین هستند، که البته هیچگاه حقیقت بودن آن‌ها واقعاً نشان داده نشده است (همان، ص ۳۷).

در مورد ایمان نیز عقیده رایج این بود که ایمان در پی عقل می‌آید، یا این که ما تصمیم خود را می‌گیریم که به چه چیز معتقد باشیم، سپس آن را ستایش و از آن اطاعت می‌کنیم. اگر ما این تعبیر عقلی از ایمان را بپذیریم باید معتقد شویم هر که عاقل‌تر است یا مستدل‌تر فکر می‌کند مومن‌تر است. نیومن مخالف دیدگاه صرفاً عقلی بود و می‌گفت "نیازی نیست ایمان از عقل سرچشمه بگیرد، زیرا ایمان درون فرد معتقد وجود دارد، هر چند که عقل وجودش را در فرد تأیید می‌کند. به این ترتیب یک روستایی یا کودک ممکن است از روی ایمان عمل کنند. نیومن می‌گوید. ایمان دینی مانند هر باور دیگری، کمتر از شواهد تأثیر می‌پذیرد، بلکه بیشتر با دیدگاه‌ها و میل‌ها شکل می‌گیرند. اگر اصول دیدگاه‌ها و امیال ما درست باشند، از ایمان درست نیز برخوردار می‌شویم. پس انسان در قبال ایمانش مسؤل علاقه و نفرت‌ها، امیدها و باورهایش است و ایمان به تمامی این‌ها وابسته است. او در واقع ضد عقل‌گرایی به صورت افراطی آن هم نیست، زیرا

1- Ker, I

2-assumptions

3-expectations

4-first principle

5- hypotheses

می‌گوید:

اگر قلب زنده باشد شواهد ناقص هم فرد را به ایمان ترغیب می‌کند اما صرف اتکا به شواهد، هر چند کامل باشند، فقط می‌توانند ایمان مرده ایجاد کنند (همان، ص ۳۹). نیومن می‌گوید شک ندارم که ایمان چون قبول برخی امور به‌عنوان واقعی است، عمل عقل است و کار حس نیست. باز این بدان معنا نیست که "جستجوی حقیقت" منحصرأً "فرایندی قیاسی" است (همان، ص ۷۱). در ضمن نیرویی که باعث پدیدآیی ایمان می‌شود همان نیرویی است که آن‌را از شر تحجر و خرافات حفظ می‌کند و این همان شرایط مناسب قلبی است. در واقع، نیروی اعتقاد صحیح قلبی هم‌زمان ایمان را ایجاد و خرافه را زایل می‌کند. کوتاه‌سخن ما معتقدیم چون دوست داریم، یعنی خدا موضوع ستایش ماست. پس نیومن برداشت متفاوتی از مفهوم عقل دارد.

مختصر آن‌که از قرن هفده، فیلسوفان استدلال را به عقل‌گرایی دکارتی یا حسی‌گرایی مورد دفاع لاک محدود کرده بودند. دانش یا از حقایق منطقی پیشینی^۱ کسب می‌شد و یا به‌صورت پسینی^۲ با تجربه حسی و از راه استقرا حاصل می‌شد. استدلالی که نیومن از آن بحث می‌کرد به عقیده دینی منتج می‌شد. لذا استدلال "عقلی" و یا حسی نیست، لیکن حقیقتی است که ما از آن استفاده می‌کنیم و فرض می‌کنیم که در تمام موضوعات و مسایل معتبر است. ایان کیر بحث نیومن را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

ما انواع مختلف از حقایق را حقیقی تصور می‌کنیم که نه با عقل و نه با حس می‌توانیم ثابت کنیم. و این به‌ویژه در مسایل مهم زندگی صادق است... اعتقادات معمولی ما از قبیل این که "خورشید فردا طلوع خواهد کرد" یا هم‌سر مرا دوست دارد" رانه با قیاس و نه با استقرا می‌توان ثابت کرد، با این حال ما فکر نمی‌کنیم فرضمان غیر عقلی است هر چند از نظرگاه فلسفه "عصر روشنگری غیرعقلی است (همان، ص ۷۳).

ایان کیر سپس می‌گوید: اگر ما از نیومن بپرسیم که چرا برتراندراسل^۳، مسیحیت را قبول ندارد، او خواهد گفت، انکار او به این دلیل نیست او قضیه را با منطق ثابت کرده یا پژوهش علمی ناحق بودن مسیحیت را نشان داده است، بلکه قضیه برمی‌گردد به نگرش

راسل به زندگی و جهان. در این نگرش نیازی به وجود مسیحیت نیست. در نظر راسل پرسیدن هدف نهایی زندگی پرسشی بی‌معنا است. در واقع هر چند موضع غیر دینی راسل نتیجه طبیعی اصول و فرضیات شخصی اوست. پس عدم اعتقاد دینی راسل غیر قابل اثبات است و لذا به همان اندازه غیر عقلی است که اعتقاد به مسیحیت. پس در نهایت چون قضاوت راسل شخصی است فرقی با قضاوت یک غیر فیلسوف ندارد (در این مورد خاص) (همان، ص ۴۷).

در نهایت استدلالی که فردی ملحد و فردی موحد برای موضع خود ارایه می‌کنند به ساختار اخلاقی آن‌ها بر می‌گردد و آن اصل اولی که نیومن از آن صحبت می‌کرد ماهیتی اخلاقی دارد و برای همین مسئله دین به وجدان شخص مربوط می‌شود. نگاه نیومن به مسئله عقل بر معرفت‌شناسی او هم اثر می‌گذارد. او تفاوت مهمی میان استدلال "ضمنی" و "آشکار" قائل می‌شود و می‌گوید ما تنها یک نوع استدلال نداریم، زیرا براساس موضوع درس استدلال و عملکرد عقل عوض می‌شود و لذا معرفت‌شناسی یا آموزه دانش بسیار غنی‌تری را ارایه می‌کند.

نیومن وجدان هر انسانی را متخصص خود می‌داند و این عنصر در فلسفه دینی او، پیوند شبیه‌کی‌یرکگارد^۱ است. نیومن این شخصی بودن وجدان را به شناخت خدا پیوند می‌دهد یعنی شناخت خدا به دستور وجدان هر فرد است. این نحوه خداشناسی کاملاً^۲ به دور از بحث‌های معمول برای شواهد عینی بود. باید دانست که نیومن فکر کردن را نیز یک فعالیت شخصی می‌دانست. او می‌گوید: من تنها به افکار خودم می‌توانم فکر کنم، من نمی‌توانم به افکار دیگران فکر کنم. (همان، ص ۷۴).

و به قول کِربه همین دلیل ما نمی‌توانیم زبان را به قیاس منطقی یا قالب‌های زبان شناختی تقلیل دهیم. حقیقت را باید شخصاً^۳ شناخت. هیچکس نمی‌تواند آن را به دیگری تحمیل کند. ما باید از نیروی قضاوت خودمان در شناخت حقیقت بهره‌ور شویم که درکی فردی است و در برگیرنده آگاهی عقلی نیز است، که مسؤولیت شخصی ما به حساب می‌آید. حزم و دانایی بخشی از ماهیت انسان نیست، بلکه با تلاش حاصل

می‌شود. ایان کِر معتقد است که نیومن سال‌ها قبل از ویتگنشتاین^۱ متوجه شد که ما نمی‌توانیم خارج از ذهن انسان و افکار و زبانش قرار گیریم و یا از آن فرار کنیم. لذا شک‌گرایی نه تنها غیر طبیعی، بلکه بی‌معنی نیز است، زیرا شک به همه چیز، شک به خود شک نیز به شمار می‌آید. پس دریافتیم از نظر نیومن ما باید خود را آن‌طور که هستیم ببینیم - ما نمی‌توانیم بین ذهن و نیروهای ذهنی تفکیک قایل شویم - ما ذهن را صرفاً از راه نیروهایش می‌شناسیم. کاپلستون^۲ معتقد است زمان آن فرا رسیده به زمینه‌هایی که هم فیلسوفان اصحاب مدرسه و هم حس‌گرایان از آن غافل مانده‌اند پردازیم. در فلسفه‌های معاصر وجودگرایی و پدیده‌شناسی یا اندیشه‌های ویتگنشتاینی فضای مناسبی برای بررسی افکار نیومن به صورتی عمیق‌تر وجود دارد (همانجا).

نقد و بررسی آرای نیومن و نتیجه‌گیری

در این مقاله به اختصار فلسفه آموزش و پرورش از دیدگاه نیومن بررسی شد و دریافتیم که وی مدافع نوعی از آموزش و پرورش است که پدر فکری آن افلاطون و پس از وی ارسطو است. بر اساس این مکتب کسب دانش فی‌نفسه ارزشمند است نه به دلیل سیاسی یا مادی. این مکتب لیبرالیسم آموزشی نامیده می‌شود. زیرا به گفته مایکل اوک‌شات^۳ فیلسوف معاصر هدف آن آزاد سازی انسان از زمان و مکان و هر چه رنگ تعلق پذیرد است. لیکن این استفاده از کلمه لیبرال نباید با لیبرالیسم سیاسی که مدافع آن جی.اس. میل^۴ بود یکسان گرفته شود. زیرا موضع آموزشی آنان کاملاً متفاوت است. هم‌چنین آموزش و پرورش لیبرال یا سنتی را نباید با صرف آموزش لیبرال که از "دروس هفتگانه"^۵ تشکیل می‌شد اشتباه نمود زیرا آموزش مورد توصیه نیومن صرفاً در ایجاد نوعی نگرش ذهنی دانش‌پافشاری می‌کند ولی نمی‌گوید صرفاً، "دروس هفتگانه باید تدریس شود نه مقولات دیگر علمی. زیرا همان‌طور که دیدیم انسان ایده‌آل نیومن دارای

1-Wittgenstein

2-Copleston

3-Oakeshott,M

4-J.S.Mill

۵- دروس هفتگانه در قدیم پایه تعلیم و تربیت بود. این دروس عبارت بود از ادبیات، ریاضی، هندسه، نجوم،

روحیاتی است که ربطی به رشته تخصصی اش ندارد.

درباره بحث‌های نیومن پرسش‌هایی را می‌توان مطرح کرد که شاید مهم‌ترین آن‌ها این است که آیا صرفاً وجود دانشگاهی با مشخصاتی که نیومن می‌گوید به تنهایی می‌تواند انسان آرمانی وی را ایجاد کند؟ باید اذعان کرد در پرورش چنین انسانی عوامل دیگری نیز دخالت دارند که نیومن یا اهمیت شان را نادیده می‌انگارد یا اصولاً متوجه اهمیت و پیچیدگی آن‌ها نیست. یکی از مهم‌ترین این عوامل آموزش غیر رسمی یا تأثیر خانواده و محیط زندگی است. عامل دیگر دانش ضمنی^۱ و غیرنوشتاری یا عرفی است که همواره در اطراف فرد ساری و جاری است. مایکل اوک شات فیلسوف مدافع آموزش و پرورش لیبرال اهمیت زیادی برای دانش ضمنی و فرهنگ قایل است. زیرا فرد در فضای هر فرهنگی به یادگیری‌هایی می‌پردازد که در کنه وجودش می‌روند. با وجود این باید گفت نیومن در تأکیدی که بر دانشگاه در ایجاد انسان آرمانی یا شریف می‌کند کاملاً محق است، چون اگر دانشجویی به دانشگاهی با ارزش‌هایی غیر از آنچه نیومن دفاع می‌کند، وارد شود مسلماً "انسانی شریف به تعبیر نیومن نخواهد شد.

حال اگر چنانچه دانشجویی وارد دانشگاهی که روح حاکم بر آن به آنچه نیومن توصیه می‌کرد نزدیک باشد فرصت خوبی برای رسیدن به انسان آرمانی نیومن در اختیار دارد.

البته نیومن صرفاً زمانی علیه فلسفه سودآوری است که به معنی محدودی از آن استفاده شود. زیرا در این صورت به تحدید و سوء استفاده از دانش می‌انجامد. سودآوری که منظور آن کل منافع بشر (عقلی و روحی) باشد مورد نظر تمام فیلسوفان مدافع آموزش و پرورش لیبرال است. نکته قابل توجه این است که در حقیقت حرفه گرایی هم گام یا متأثر از فلسفه سودآوری، هم برای فرد هم برای جامعه، چیزی زیان جز به بار نمی‌آورد. چون همزمان با پایان تربیت حرفه‌ای علم پیشرفت می‌کند و دیگر آن تخصص فایده نخواهد داشت. در حالی که اگر شخصی از زمینه علمی وسیعی برخوردار باشد می‌تواند با تخصص‌های جدید به راحتی انطباق یابد. هر چند که تخصص‌ها در عصر حاضر بسیار پیچیده اند ولی برای کسی که از پایه‌های علمی قوی برخوردار است

این انطباق راحت تر حاصل می شود.

هم چنین نیومن وقتی از آموزش و دانش دفاع می کند نمی گوید که این آموزش الزاما باید بدون هدف و نتیجه باشد، بلکه می گوید اهداف و الاتی که ابعاد گسترده تری از انسان مانند نیازهای احساسی و کنجکاوی های عقلی را در بر می گیرد ارزشمندتر می باشند. نیومن و سایر مدافعان آموزش لیبرال مانند پیترز هرست آرنولد^۱ و بستاک^۲ فایده زمینه های دانشی که به پیشرفت فن آوری منجر نمی شود مانند شعر، ادبیات، تاریخ و به طور کلی علم انسانی را تقویت نیروی نقد و بصیرت انسان می دانند. این رشته ها کمک می کنند که انسان فرهنگ خود را درک و جایگاه خود را در جهان تعیین کند و نیروی تعقل را در جهت زندگی هوشمندانه اعتلا بخشد. به همین دلیل در هر نظام آموزشی چنین مطالعاتی (علوم انسانی) باید الویت داشته باشد. روشن است چنین افرادی فرهیخته از نظر شهروندی نیز وجودشان برای اجتماع با ارزش تر است.

البته شاید بهتر بود که نیومن توجه بیشتری به آموزش های فنی و حرفه ای می کرد، زیرا این آموزش ها چنانچه بر اساس درک عمیق از مسایل هر حوزه دانش باشد، علیه هدف "توانایی در اندیشیدن و ربط دادن" نیست. فردریک نیچه^۳ نیز انتقادهایی از لیبرالیسم آموزشی کرده است او می گوید "این آموزش به طور کلی هدفش این است که از انسان یک "سکه رایج" بسازد. اتکا به حافظه در آن زیاد است و نیروی ذهنی را در این نظام می توان اندازه گیری کرد" (همان طور که در امتحان نیز همین امر اندازه گیری اعمال می شود). او می گوید در آموزش لیبرال به افراد نظریه های پذیرفته شده و رایج را می آموزند. این آشنایی با دانش برای تقویت عقل است و ذهن آموزنده را برای حل مشکلات روز آشنا می کند و از انسان مانند یک سکه رایج استفاده می شود (کوپر^۴، ۱۹۸۳، ص ۷۵).

نیچه هم چنین معتقد است که علی رغم انتقادهای طرفداران آموزش و پرورش لیبرال از سودگرایی خود "لیبرال ها از طرفداران سرسخت تخصص گرایی می باشند که بانگش کلی گرایی شان به دانش در تضاد است. منافع هر دو دیدگاه آموزشی در سرکوب ساختن

1-Arnold

2-Bantock

3-Nietzsche,F

4. Cooper

”روح انسانی“ است و انسان تربیت یافته در این مکاتب صرفاً به حل مسایل روز در زمینه تخصصی‌اش قادر می‌شود. لذا این مکتب تعلیم و تربیتی را تدارک می‌بیند که هدفش تسلط بر زمینه‌ایی است که صحت آن را معیارهای جامعه علمی تعیین کرده و نمی‌تواند جایگاهی در غنای زندگی روحی و معنوی و اعتلای احساسی وی داشته باشد (همانجا).

در پاسخ این انتقادات باید گفت همان‌طور که در بررسی اندیشه‌های نیومن دریافتیم او به هیچ‌رو نمی‌خواهد ذهن انسان را به طور انفعالی با دانش و یادگیری نظریه‌ها انباشته کند تا از وی ”سکه رایج“ یا ”انسان باب روز“ بسازد. او می‌خواهد از طریق آموزش و پرورش ”نیروی تعقل و دیدن رابطه میان علوم“ را در فرد به‌بار آورد. در ضمن آشنایی با زمینه‌های دانش در جهت بسط نیروی نقد با انباشته‌سازی ذهن آموزنده بامشکلات معاصر متفاوت است. در حقیقت نیروی نقد و تقویت نیروی تخیل را از طریق مشکلات و مسایل گذشته نیز می‌توان پرورش داد. زیرا هنگامی که مااز زمان و مکان خود دور شویم، درباره زمان‌ها و مکان‌های دیگر می‌آموزیم و نیروی تخیل در ما بیشتر تقویت شده و امکان کاربرد آن در زمان حاضر بیشتر می‌شود. این تسلط بر گذشته چنانچه با پرورش نقادی باشد می‌تواند در دانشجو نگرشی دقیق و منسجم به‌بار آورد؛ به‌طوری‌که گذشته را به حال و آینده پیوند دهد و برخی از راه‌حل‌های صحیح گذشته را در مورد مسایل روز به‌کار بندد و از خطاها عبرت گیرد.

انتقادهای نیچه از آموزش لیبرال در جهت ایجاد اندیشمندانی خلاق است و هر چند هدف ایجاد خلاقیت در افراد بسیار ارزنده است لیکن این پرسش باقی می‌ماند که بدون آشنایی آموزنده با زمینه‌ها مختلف علمی و ادبی و درک مشکلات آن چگونه می‌توان از وی متفکری خلاق ساخت. زیرا هیچ خلاقیتی در خلاء ظهور نمی‌کند. ابتدا باید درکی روشن و بسیار ژرف از یک زمینه دانشی خاص داشت و مسایل آنرا درک کرد تا بتوان در آن نوآوری داشت.

در باب انتقاد دیگر نیچه راجع به تخصص‌گرایی در آموزش و پرورش باید یادآور شد که نیومن هر چند به عمیق بودن آموزش و اجتناب از سطحی‌نگری اعتقاد داشت، از نظر وی تخصص در یک رشته خاص برای وی به منزله از دست دادن نگرش کلی‌گرایی دانش نیست. همان‌طور که در بحث ویژگی‌های دانشگاه مطلوب از نظر نیومن دیدیم،

او اعتقاد زیادی به مبادلات علمی و فرهنگی میان صاحب نظران تمام رشته ها داشت یعنی تبادل افکار و اندیشه میان صاحب نظران هر رشته را ضروری می دانست. او درک تأثیر هر شاخه از علم را بر شاخه های دیگر وظیفه عالم و شخص فرهیخته می دانست در مورد زندگی معنوی نیز دیدیم که طرفداران لیبرالیسم آموزشی تأکید زیادی بر استغنای روحی و پرورش عقلی می گذارند. در عین حال باید یادآور شد که انتقادهایی از قبیل آنچه نیچه مطرح می کند باعث ایجاد محیط آموزشی بهتری خواهد شد. به دیگر سخن، چنین تفکری ما را به سوی شعار معروف متیو آرنولد^۱ فیلسوف دیگر آموزش و پرورش هدایت می کند که می گوید: آموزش و پرورش عبارتست از "انتقال بهترین گفته ها و اندیشه های بشری" به نسل حاضر. این بدین معناست که مهم ترین وظیفه آموزش انتقال خرد و دانایی نژاد بشر در جامعه فرهنگ به نسل نواست و در این مورد به نظر می رسد که دانشگاه یکی از بهترین نهادها برای معرفی و تدریس بهترین تفکرات به پرتوان ترین و علاقه مند ترین اذهان است.

مأخذ

Reference

- بارو، رابین، وودز، رونالد. (۱۳۷۶). *درآمدی بر فلسفه آموزش و پرورش*. ترجمه فاطمه زیباکلام انتشارات دانشگاه تهران.
- زیباکلام، فاطمه. (۱۳۷۸). *سیر اندیشه فلسفی در غرب*. انتشارات دانشگاه تهران.
- جان هنری نیومن، چدیک، اون. (۱۹۸۲). "اندیشمندان گذشته ترجمه فاطمه زیباکلام انتشارات دانشگاه آکسفورد ۱۳۷۴.

- Chadwick, O, Newman, Newman. (1982). Oxford, Past Masters.
- Cooper, D.E. (1983). *Authenticity And Learning*, R.K.P, London.
- Culler, A.D. *Imperial Intellect*, (1955). New York University Press.
- Gill, J.H. (1993). *Toward a Philosophy of Education. Learning To Learn* Humanities Press, New Jersey.
- Gould, S.J. (1993). *Bully for Brontosaurus*, Perguine.
- Hirst, P. (1965). *Liberal Education and Nature of Knowledge*, In *Peters Philosophy of Education*, Oxford.
- Ker I. (1990). *The Achievement of John Henry Newman*, Collins.
- Mofrad, F.Z (1993). *Liberal Education: Its Classical Roots and Development in the Islamic and Modern Western Traditions*.
- Newman, J.H. (1873). *The Idea of A University*. University of Notre Dame Press.